

هر مزد نامه ،

نگارش ابراهیم یوردادو

از نشریات انجمن ایرانشناسی ، ۴۲+۴۶ صفحه بقطع وزیری ، طهران ۱۳۳۱ .

جناب آقای یوردادو استاد دانشگاه کتاب دیگری بر سلسله کتابهای مهمی که تا کنون تصنیف کرده‌اند افزوده‌اند . این کتاب حاوی مقالات مختلفی است که آنها را بدو دسته تقسیم کرده‌اند ، دسته اول تحت عناوین اسپست و نیشکر و برنج و ترنج و بنگ و کو کنار و لاله و ذرت و لادن و آفتاب گردان و سیب زمینی و گوجه فرنگی و یسته زمینی و تنباکو و توتون و گل آویز و چند گیاه آمریکائی که در ایران کاشته نمیشود اما محصول آنها متداول است . غالب اینها مطلوب نفس و مایه لذت چشم است ، اما برخی نیز از سمهای موذی و مهلك است . مؤلف محترم در تاریخ این گیاهها و تاریخ الفاظی که گیاهها را بدان می‌شناسیم بحث دقیق مفصل از لحاظ زبان‌شناسی کرده‌اند و اطلاعات بسیاری که در هیچ کتاب دیگری یکجا جمع نشده‌است در ضمن ۲۳۱ صفحه دردسترس خواننده فارسی زبان گذاشته‌اند که بسیار معتنم و مفید است ، و این اطلاعات منحصر بهمان الفاظی که فهرست آن داده شده نیز نیست ، چه در ضمن هر مقاله‌ای از لغات دیگری هم که ارتباط با موضوع مقاله دارد بحث شده است ، و نظری بفرهست « واژه‌ها » که در آخر کتاب آمده‌است نشان میدهد که لااقل در باب ۴۵۰ کلمه در هرزدنامه جمع و تدقیق شده‌است . البته عده‌ای از این لغتها مربوط به قسمت دوم کتابست ، و آن عبارت از نه گفتار است تحت عنوانهای : بول ، ارتشتار ، پرچم ، افسر ، دساتیر ، تیمسار ، یابوران ، نمونه‌ای از لغتهای فرهنگستان ، چارسو (یعنی چهار جهت) . اگر قسمت اول کتاب را بتوان « قسمت علمی » آن شمرد این قسمت دوم را « قسمت ادبی » باید خواند ، که در آن جناب آقای یوردادو با آقایان لغت‌سازهای فرهنگستان و « ستاد ارتش » اعتراضهای صحیح کرده‌اند و ایرادهای وارد گرفته‌اند و عیوب الفاظ سخیف ارتش و پرچم و افسر و تیمسار و امثال آنها را نشان داده‌اند ، و این جماعتی را که در عهد ما مبتلی بچنون « فارسی خالص نوشتن » شده‌اند آنگاه کرده‌اند که بسیاری از این لغتها که آنان بعنوان فارسی « سره » بکار می‌برند در واقع یا لغات بیگانه است و یا اصلاً مجموع و مهمل است و هرگز بهیچ زبانی از زبانهای عالم متعلق نبوده‌است . این درسی که در قسمت دوم کتاب داده‌اند و جمله‌ای که بجهالهای عصر ما کرده‌اند ، در این زمانی که سیل باطیال و مهملات از همه‌سو بعنوان زبان خالص فارسی جاریست و ما بناچار باید هرروزه آنرا در رادیو بشنویم و در اعلانیها بخوانیم بسیار بجاست و مخصوصاً از آقای یوردادو پسنیدنیست می‌افتد که هم استاد اوستا و تمدن ایران باستان‌اند و هم شش هفت مجلد کتاب مربوط باایام ماقبل اسلام ایران نوشته‌اند و هم خودشان پیش از اینها بیشتر از امروز تمایل بیرون کردن الفاظ عربی الاصل فارسی و بکار بردن الفاظی که « فارسی خالص » خوانده میشود داشته‌اند . این تمایل فی‌نفسه گناهی نیست ، اما وقتی که بناشد جماعتی از مردم مملکت همه وظایف خود را بزمن بگذارند و تمام عمر و وقت خود را صرف جنگ کردن با الفاظ « پدر مادر دار » زبان ما بکنند و در مدرسه‌ها بزبانی به‌بچه‌های ما درس دهند که دیگر نتوانند با والدین خود تکلم کنند ، بزرگترها نتوانند بااطفال خود در حساب و هندسه و فیزیک و شیمی کمک کنند و کلیه مسن‌ترها مجبور باشند هر روز بجای الفاظ

مانوس و متداول خود لفظ تازه و تازه‌تری، بلکه یکباره لسان نوی یاد بگیرند، و آن اهالی ولایات که زبان مادریشان غیر از فارسی است و فعلا زبان فارسی را برای خواندن و نوشتن می‌آموزند و ذواللسانینند با این بدعت ناچار باشند که یک زبان سوم هم یاد بگیرند، و در نتیجه این کارها تمام مردم از تفهیم و تقاضای باز بمانند و دچار پریشانی فکر شوند، دیگر نمیتوان گفت که آن تمایل گناه نیست، غیر، گناهست و جنایت و زیان غیر قابل جبران بملکت و ملت.

آقای پوردادوهم در این باب پاما موافق‌اند و از ایشان متشکر و ممنونیم که از جانب علاقه‌مندان بفارسی بکسانی که فریب دستاویز و شادستان چهار چمن را خورده‌اند و در کتب خود مثل پروژنگارش و نامه پارسی و تذکره الخطاطین و ورجاوند بنیاد و پارسی نغز (یا نقض پارسی) آن اراجیف و اباطیل را جا داده‌اند بسختی تاخته‌اند، ولی گله‌مندیم که چرا در مقدمه (یا پیشگفتار) کتاب خود این پاره‌سراشی و «واژه‌تراشی» را نتیجه اصرار جمعی از دانشمندان بحفظ زبان فارسی جاری و متداول هزار و یکصد ساله پنداشته‌اند. این جماعت را بلقب «فارسی‌مدار» ملقب ساخته و گفته‌اند که اینها همه درس خوانده و کتاب دیده‌اند، و چون بیرون از اندازه پرمایه‌اند با الفاظی مثل ویژه و واژه و سده و کوچی ماهی و آفتابی و کنگاگشتان مخالفت می‌ورزند، و میخواهند زبان تاریخ و صاف و دره نادری را متداول کنند. این کافرماجرائی است. پیدایش این جنون «بیرون انداختن الفاظ عربی» چندین سبب دارد که یکی از آنها بی‌سوادی، و دیگری وطنپرستی افراطی، و سومی خودنمایی و شهرت‌طلبی است، و بحث در تاریخ و کیفیت آن بحال و موقع دیگری باید موكول شود. بهر حال احدی از آنها که کمر بحفظ زبان رودکی و سمدی و فردوسی و حافظ و ناصر خسرو و مولوی بسته‌اند نه گفته‌اند کسی باید مثل و صاف بنویسد و نه خود میتواند چنان بنویسند.

ما در زمانی واقع شده‌ایم و زندگانی می‌کنیم که هر هفته میلی لفت تازه خارجی در زبانمان داخل میشود. در نور لامپ الکتریک کار میکنیم، از رادیو خبر میشنوم، با اتومبیل سفر میکنیم، با تلفن مذاکره میکنیم، با تلگراف غابره میکنیم، از گرامافون موزیک میشنوم، بر آسفالت راه میرویم، با سیمان یا سمنت خانه میسازیم، با کالیمون اسباب میفرستیم، روی مبل می‌نشینیم، و قس علی هذا. ده بیست هزار لفت علمی و صنعتی در زبانهای فرنگی وجود دارد که ما معادل آنها را در فارسی نداریم و بآنها محتاجیم، در این سختی و تنگی بهر لفظی که در این هزار و یکصد سال از هر منبعی وارد زبان ما شده‌است و میشود احتیاج داریم و بنا برین هم خود را نباید مصروف این کنیم که این لسان را از آنچه هست تنگتر و نارساتر نیز بکنیم. آنها که ادعای وطنپرستی میکنند و بدل کردن الفاظ عادی را با الفاظ معمول یا لغات متروک و وسیله خود نمائی کرده‌اند اگر مردند لغتهای صحیح فصیح سازگار با فارسی و مورد پسند فارسی زبانان از برای مفاهیمی بسازند که در فارسی لفظی برای آنها نیست. این وطنپرستی نیست که قرن را بدل به سده کنیم، مخصوص را به ویژه، لفظ و لغت و کلمه را به واژه، هجری را به کوچی، خرج را به هزینه.

بنده با آقای پوردادو ارادت دارم، و این کتاب تازه ایشان را با همان لذت و کسب فایده‌ای مطالعه میکنم که کتابهای سابق ایشان را خوانده‌ام، اما ارادت مانع این نمی‌شود که عرض کنم در روی جلد و پشت لوح کتاب خود **پندار** که بجای اندیشه بکار برده‌اند در حقیقت بمعنی عجب و تکبر و تصور باطل و تخیل است، «**در هنگام** یک سال» که بجای **مدت** یک سال بکار برده‌اند صحیح نیست، **خورد** سال در عوض خردسال نوشته شده است، **غلیون** هیچ ربطی با غلبان (و قلبان) بمعنی جوشش ندارد، **از یاد داد** بمعنی از یاد برد نیست، اسم کتاب عوفی جوامع الحکایات است

نه جامع الحکایات، چارسو در فارسی دری معنای چهار جهت را از دست داده است. نکات دیگری نیز بخاطر من رسیده است که میخواستم در این مقاله بگنجانم، مثلا در باب مؤلف سالارنامه که میرزا آقاخان کرمانی بوده، و در باب تفاوت بنج و بنگ و تاریخ شیوع بنگ خوردن در ایران و اختلاف بین بنگه اوستائی و بهنگای هندی (در این باب بکتاب پروفیسور هنینگ درباره زردشت رجوع شود)، و تاریخ استعمال قهوه و تنباکو در ایران و معنی سابقه لفظ صاحبقران، اما بحث در مطالب دیگر زیاد طولانی شد و حق آنست که آن امور را بوقوع دیگری موکول کنم.

مجتبی مینوی

تقویم و تاریخ در ایران قدیم

از ذ. بهروز

۱۳۹ صفحه بقطع وزیری، چاپ طهران ۱۳۳۱

در هیچ جا علم لدنی آن رواج و رونق را ندارد که در ایران، و وحی و الهام آسانی در اثبات مدعیات در این عهد آن اثر را ندارد که در ایران.

میتراسم رفیق ایراد گیرم بگوید مگر تو از احوال سر زمین زنگبار و زولو و اعمال مردمان کافرو اسکیمو خبر داری که چنین حکمی می کنی. اما «بیله دیگ بیله چغندر» - سروکار من در این سطور با کتابیست تألیف آقای ذبیح الله بهروز، و ناچار حکم باید با محکوم علیه مناسب باشد. اسم کامل کتاب «تقویم و تاریخ در ایران از رصد زردشت تا رصد خیم زمان مهرمانی» است، و شماره ۱۵ از انتشارات «ایران کوده» است که معنای آن را جناب آقای پور داود در هرزنامه تشریح کرده اند. از یک نفر دلک انگلیسی (Clown) پرسیدند آیا نام ملکه ویکتوریا را شنیده ای، گفت خودم در زمان او بودم. گفتند اسم ناپلیون را شنیده ای، گفت خودم آنجا بودم. گفتند اسم ملکه الیزابت را شنیده ای، گفت خودم آنجا بودم. گفتند از کشتی نوح خبر داری، گفت خودم آنجا بودم (I was there).

آقای بهروز که در ظاهر از هفتاد سال پیشتر نمی نماید که سن داشته باشد از بیشتر از زمان طوفان هم خبرها میدهد که چون مبتنی بر مدرک و سندی نیست باید از طریق شهود و روایت شخصی حاصل شده باشد. اینکه تا کنون در باب این مطالب علناً چیزی نمی گفته و فقط جسته گریخته بعضی از دوستانش درباره آنها از او سخنانی میشنیده اند لابد باین علت بوده است که انتظام عالم را نمیخواسته برهم بزند. و معلوم نیست چرا ناگهان مصمم شده است که این مطالب را علنی کند و انقلاب برآورد. شاید بدلتی اثر کرده است که مصداق این بیت محمد اقبال لاهوری بشود:

گفتند جهان ما آیا بتو میسازد / گفتم که نمی سازد گفتند که برهم زن

در صفحه ۴ کتاب خود گویا اشاره باین نیت خود کرده است که می گوید: «اگر غرض برهزیدن حسابهای قدیمتر باشد، باید در چنین معلومات اساسی تشویش و اختلاف ایجاد کرد» و آقای بهروز از یگانه راهی داخل شده است که از برای چنین کاری تصور پذیر است، و آن خط بطلان کشیدن است بر کلیه مطالبی که در همه مأخذ و مدارک کتبی یافت میشود و بدل کردن آنها بمطالبتی که فقط بر شخص او معلوم است، آن هم یا از طریق علم لدنی و یا از طریق حضور درازمنه و امکانه مورد بحث از عهد حضرت آدم تا کنون.

هر که این کتاب را بخواند درخواست یافت که کلیه معلومات و اطلاعاتی که تا امروز درباره تقویم و تاریخ گذاری نوشته شده است و در دسترس بشر گذاشته شده است دروغ و باطل بوده است ، تاریخ یزد گردی و تاریخ میلادی و تاریخ رومی و تاریخ ملکشاهی و تاریخ هجری و تاریخ اسکندری همه معنای تازه ای بخود می گیرد ، زمان زردشت ومانی و اردشیر بابکان و قسطنطین رومی و مسیح غیر مصلوب و عیسی مصلوب و ذوالقرنین و خضرو اسکندر (که ذوالقرنین نبوده است) همه بوجه بارزی معین میشود ، تاریخ جمله عرب برایان و عهد خسرو پرویز و یزدگرد شهریار و محل جزایر خالدات و کنگدژ و قبه الارض و رصدخانه نیمروز و کیفیت رصد خیام و هویت کتاب آثار الباقیه بیرونی چنان روشن میشود که گویا خود او بهروز دیگری است .

آقای بهروز بعلم یقین و علم مبنی بر مشاهده و رؤیت میداند که تمام خلط و خبط و تلیس و اختلال و تشویشی که در وقایع تاریخی و در معلومات راجع بطریقه تاریخ گذاری ملل حاصل شده است ناشی از تغییر و تبدیلی است که جمعی از باطنیه پیرو حسن صباح ، و از آن جمله باباطاهر عربان لر صاحب رباعیات مشهور ، در قرن چهارم هجری در کلیه کتابهای تاریخی و نجومی دادند تا ثابت کنند که سال ۳۹۱ سر هزاره است و سال ۳۱۹ سال مهمی است (سالهای ۹۱۳ و ۹۳۱ چون بعد از قرن چهارم هجری بوده است مهم نیست ، ولی نیدانم چرا در باب اهمیت سال ۱۳۹ و ۱۹۳ بجهت نشده است) . باری ، اولین عمل آن باطنیان این بود که آثار الباقیه ابوریحان بیرونی را که بفارسی بود (این مطلب مسلم است ، و اگر عبارتی در کتاب صیدنه از ابوریحان منقول است که در آن از فارسی تبری کرده است آن هم از مجموعهات باطنیه است - حتی خود ابوریحان بیرونی شکایت کرده است که در کتاب الانار الباقیه من تصرف و تبدیل رخ داده است) بزبان عربی ترجمه کردند و در ضمن این ترجمه الفاظ و عبارات را تغییر دادند و مطالبی در آن داخل نمودند که بعد از عهد ابوریحان واقع شده بود و ممکن نبود او از آنها خبر داشته باشد تا در کتاب خود چیزی در خصوص آنها بنویسد ، از آن جمله اینکه در قرن چهارم هجری تاریخ اسکندری را وضع کردند و بعد شرحی در باره آن در کتاب الانار الباقیه که از فارسی ترجمه کرده بودند افزودند ، ولی « واضح است که تا قرن پنجم هجری چنین تاریخی نبوده تا اینکه منجمی مانند بیرونی از آن اطلاع پیدا کند » (ص ۷۶ تا ۷۷) .

بعد از خراب کردن آثار الباقیه باطنیان دست بضع کردن و معیوب کردن سایر کتب و مآخذ زدند و تا امروز هم دست از این کار برنداشته اند چنانکه تاریخ حمزه اصفهانی که در ۱۳۴۰ هجری در برلن بطبع رسید با آن تاریخ حمزه که در ۹۳۰ در دست مؤلف حبیب السیر بود تفاوت های فاحش دارد . امید بیرونی و امثال او در آن دنیا همیشه باین بوده است که شخصی مثل مؤلف بزرگوار این کتاب بیاید و اغلاطی را که عمداً در کتابهای ایشان راه داده اند رفع و تاریخ را اصلاح کند ، و الحمد لله امید ایشان بیهوده نبود ، و این افتخار بزرگ بمصر ما مخصوص گردید .

از فواید بیشماری که از کتاب آقای بهروز عاید میشود نمونه ای بدست خواننده این سطور میدهم :
 عمر دنیا را از ابتدای خلقت تا ختم جهان ایرانیان بدوازده هزاره هزاره ساله (چون هزاره غیر هزار ساله هم بوده است) و شش دوره ۱۵۰۸ ساله تقسیم کرده بودند (این توضیح هم لازم است که شش نصف دوازده است) ، و دوازده حیوان انتخاب کرده بودند که هر سالی را بنام یکی از آنها بنامند : موش و گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و کوسگند و بوزینه و مرغ و سگ و خوک (در آن ایام نهنگ و بوزینه در ایران فراوان بود ، اما گربه و خر و سایر حیوانات در این سرزمین یافت نمیشد) . اینکه خواجه نصیرالدین طوسی گفته است که من این دوره دوازده

سالی را از تقویم ختا و اوپفور اقتباس کرده ام اشتباه است؛ اینها را اهل چین از ایرانیان در قرن پنجم میلادی اقتباس کرده بودند و از آنها بترکها رسیده بود، ولی در ایران حتی در عصر ذوالقرنین و موقع طوفان هم متداول بوده است. زمان کیومرث که همان حضرت آدم باشد چهار هزار سال پس از خلقت یعنی ابتدای هزاره پنجم بود، و هزاره های بعد از او بترتیب با عصر هوشنگ و جمشید و ضحاک و فریدون وفق میداد که هر یک هزار سال زیستند (جضحاک که هزار سال و یک روز کم پادشاهی کرد). - طوفان عالم در زمان جم روی داد که در ابتدای هزاره هفتم یعنی شش هزار سال پس از خلقت بود، و آن روز جمعه چهاردهم اردیبهشت یزدگردی باستانی مطابق روزدوم زمستان ۴۷۳۵ سال و ۱۰ ماه و ۲۲ روز پیش از سه شنبه اول فروردین تاریخ بختنصری واقع شد (در این باب بمقاله آقای محسن اجتهائی رجوع شود که هنوز منتشر نشده است).

نه هزار سال که از خلقت جهان گذشته بود یعنی در ابتدای هزاره دهم زردشت متولد شد، و سه هزار سال که از ولادت او گذشت دوره عمر عالم بی پایان رسید، و آن ۷۲۰ سال پیش ازین بود. در عصر زردشت رصدخانه ای در سیستان ساخته شد که ۹۰ درجه از انتهای شرقی آبادی فاصله داشت و نود درجه از انتهای غربی آن که جزایر خالدهات باشد، اما این جزایر موهومست و هرگز وجود نداشته است. رصدخانه که راه بردن بدرون آن محال بوده است کنگدز و بهشت کنگ و قبه الارض و جوادان کث نام داشته و **خالدهات** ترجمه این لفظ اخیر است (این قلمه همانست که کیخسرو بنا کرد یا نه، مؤلف محترم توضیح نداده است).

شش اشو زردشت در سی و سه سالگی در این رصدخانه ستارگان را رصد کرد و زیجی ترتیب داد و سال بسال تا سه هزار سال بعد را در آن قید کرد، و نسخه منحصر بفرد این زیج در دست آقای بهروز است و بیگانه سند معتبری است که در آن دست برده نشده است. از این زیج معلوم میشود که هزاره یازدهم هزاره بخت نرسی بوده است که او را بقط بختنصر مینویسد، و مقصود از تاریخ یزدگردی باستانی همین تاریخ بخت نرسی است (ص ۸۲ تا ۸۸) و آنچه باسم تاریخ یزدگردی در کتب دیده میشود در حقیقت از مبدأ تاریخ رحلت پیغمبر اسلام است که ده سال پس از تاریخ هجرت بوده است، زیرا که تمام مورخین تصریح کرده اند که در سال یازدهم هجری یزدگرد شهریار پادشاه نبوده است (تصریحی که باین مطلب در تاریخ طبری هست لابد از الحاقات باطنیه است). اصلاً تمام تاریخ و اواخر ساسانیان که در کتب آمده است دروغ است. چه هجرت پینمبر درست است که در ۶۲۱ میلادی بوده است ولی خسرو پرویز در سال ششم هجرت نمرده، درسی ام مرده که ۶۵۰ میلادی باشد، و جلوس یزدگرد شهریار در سال ۶۷۳ میلادی بوده است، و چون حمله عرب بایران در حال سوم شاهنشاهی یزدگرد بوده است ۶۷۶ میلادی تاریخ آن حمله است که ۵۰ هجری میشود نه ۱۳ هجری که تواریخ نوشته اند. ضمناً معلوم باشد که تاریخ هجری هم تا عصر خیام شمسی بوده است نه قمری، باین ترتیب که در هر نوزده سالی **هفت ماه** کبیسه میکرده اند، و یا در هر سی سالی **یازده روز** کبیسه میکرده اند (ص ۸۴ تا ۸۵) و اسم سلطان جلال الدین پسر آلب ارسلان هم که تاریخ ملکشاهی باو منسوب است اصلاً ملکشاه نبوده است و این تاریخ ملکشاهی است و از پیش از اسلام بجای مانده است، زیرا که هیچ آدم عاقلی اسم پسر خود را ملک شاه نمیکند (تصریح کلبه شعرا و مورخین معاصر این پادشاه باینکه اسم او ملکشاه بوده است بشهادت آقای بهروز باطل است، و باطنیه از راه عنادی که با او داشته اند اسم اصلی او را (که حتی خدا هم نمی داند و فقط آقای بهروز فراموش نکرده، ولی نمی گوید) محو کرده اند و بجای آن ملکشاه نوشته اند شاه ملک هم که امیر چند بود و

در تاریخ بیعتی مذکور است عاقل نبود).

اگر بیش از این از فوایدی که از کتاب آقای بهروز میتوان برداشت برای شما نقل کنم میترسم از خریدن خود کتاب منصرف شوید، لهذا همین قدر اکتفا میکنم.

آقای بهروز را ما تا بحال بسمت مقلد و تئاتر نویس و بذله گو و متخصص نژادشناسی و سازنده اشعار سخریه و مخمرع الفبا میشناختیم و بس، از مهارتی که در علم نجوم و زبان اوستایی و پهلوی اشکانی و پهلوی مانوی و پهلوی ساسانی و لغت سازی و اشتقاق شناسی و تاریخ تراشی داشتند بیخبر بودیم و شاید هنوز بسیاری دیگر از هنرهای ایشان را هم نشناخته باشیم. و شاید هم این کتاب ایشان یکی از همان شعرها باشد که بهم بافته اند، ولی این نوع شعر در زبان گیلکی لقب مخصوصی دارد، و بسیار مایه تمجب است که محمد مغموم استاد دانشگاه خود را ناشر آن معرفی کرده است.

یکی از دوستان بزرگوار من در باره این کتاب آقای بهروز بمن چنین نوشته است:

این کتاب بسیار بسیار دیدنی و با اصطلاح فرانسه remarquable است و گمان هم میکنم که «رکورد» را شکسته باشد و بر کتاب هیأت و فیزیک بی مانند بهشتی مقدم باشد. اگر چه در ترجیح آن بر «سپهر فیلزوفی» آقای شروین باوند (که لقبی بی مثال و آیتی عدیم النظیر است) یا ترجیح و تقدیم آن بر این قدری تردید دارم. بهر حال این ثلاثی برای ملت ما آثار بسیار معنی دار است، و اگر آقای یوردادو انصاف فرماید پس از ملاحظه این آثار باهره يك فاتحه و طلب مغفرت بروج میرزا رضاخان بگشلوی غزوینی دبیران دبیر و خوشور سترگ میخواند.

علینقی استرآبادی

سرودرهای

مجموعه ایست در حدود سیصد بیت از اشعار آقای عبدالملی ادیب برومند که با قطع زیبا و چاپ و تجلید مرغوب انتشار یافته.

قطعاتی که در این مجموعه مندرج است غالباً در بیان حوادث جاری و مسائل روز است و نمونه را چند بیت نقل میشود:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| گر نبود وحدت عناصر ملی | ملک تھی گردد از مفاخر ملی |
| عید بران ملتی عزاست که او را | نیست یکی سرپرست قادر ملی |
| ضامن حق حیات گشته ملل را | جنبش مردانه نوادر ملی |
| بس یک بیضا کند بمقدمه گشائی | دست سیاست مدار ماهر ملی |
| ریزش خون سنت است عالیمان را | بهر نگهداری شعائر ملی |
| ملت دانا بکوشد از ره اخلاص | تا که فزون گرددش مآثر ملی |
| ساز نبرد آورد بچنگ و پس آنگاه | گرد کند جیشی از صفا کر ملی |
| بر کشد آنگه بچوب دار مجازات | غختلسان را با سر آمر ملی |
| ناصر ملی بجای واعظ نادان | بانگ زند بر سر منابر ملی |
| بر کند از بن اساس کهن ادارات | تا بوجود آورد دواغر ملی |

گرد آورنده و ناشر این مجموعه آقای رکن الدین همایون فرخ است.